

داسوی دنیا یعنی سلام، یعنی خدا حافظ!

حمیدرضا زاهدی



نشر گویا

به حضور افتخار که ستاره‌های نگارم سال‌هاست
بر شیب کسوفشان قفل شده است

فهرست

۱۱	فصل یکم
۱۹	فصل دوم

فصل یکم

برای آقای ف. فرحزادی تابستان ۱۳۹۵ با همه سالهای دیگر تفاوت داشت. درگذشت عموی تنهای او در لواسان و باقی گذاشتن میراثی قابل توجه و خانه‌ای برای زندگی، در کنار به پایان رساندن رمانی که بیش از ده سال برای او زمان برده بود، همه و همه، بخشی از تحولی بود که در زندگی‌اش رخ داده بود. خیلی‌ها آرزویش را داشتند که در لواسان جایی آرام داشته باشند.

خانه بالای سر جاده‌ای قرار داشت که تنها برای پنج خانه کشیده شده بود. زیاد به دیدار عمویش نمی‌رفت و این خانه را تنها یک بار دیده بود. خانه دو طبقه بود و تا نیمی از دیوار بیرونی آن را از سنگ ساخته بودند، سنگ قرمز غیرهندسی که به آن زیبایی خاصی داده بود. وارد ساختمان که می‌شدی، باید از پله‌ها پایین می‌رفتی تا به طبقه اول برسی. در طبقه اول، بساط منقل و وافور عموجان هنوز پهن بود. فرش زیر آن درست به اندازه ابعاد یک منقل سوخته بود و نشان می‌داد که حوادثی بر آن رخ داده است. مبله‌های بلند استیل طلایی با مخمل قرمز برای خانه یک ارتشی سابق خیلی دور از انتظار نبود.

یک استخر بزرگ مساوی با جاده در طبقه دوم دیده می‌شد و اتومبیل کادیلاک